



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ (۲) وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ (۴) وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۶) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (۷) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (۸) وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۹) وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ (۱۰) فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا (۱۱) وَ يُصَلَّى سَعِيرًا (۱۲) إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا (۱۳) إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (۱۴) بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (۱۵)﴾.

سوره مبارکه «انشقاق» همان طوری که از مضمون آن پیداست در مکه نازل شد و قسمت مهم صدر این سوره درباره معاد است، چون مهم ترین مشکل مردم جاهلیت همان مسئله معاد بود و آنچه مسئولیت، تربیت و عدل اجتماعی را به همراه دارد مسئله معاد است؛ یعنی اعتقاد به اینکه عمل زنده است عقیده زنده است پاداش حق است و انسان با مردن از پوست به در می آید نه بیوسد، یک موجود ابدی است و مهمان اعمال خودش است این سازنده است اگر باور باطل کسی - معاذ الله - این باشد که انسان با مردن می پوسد نه از پوست به در بیاید و مرگ پایان خط است و حساب و کتابی در عالم نیست، او می شود مثل ترامپ دیوانه که تروریست است و بهترین عزیز و پاک ترین عزیز ما را از ما می گیرد؛ نتیجه آن همین است. اگر باور کسی این باشد مرگ آخر خط است دست به

هر کاری می‌زند. مرگ مَعْبَر و برزخ، طلعه آخرت است و تمام اعمال محفوظ است مثل انسان عاقل عادل، مثل سپهبد عزیز ما سردار سلیمانی؛ فرق اساسی این است. حالا کسی آن توان را نداشته باشد که به مقام شامخ این سپهبد شهید برسد ولی باید در راه باشد مهم‌ترین عاملی که سازنده جامعه است مسئله معاد است. درست است که معاد بازگشت به مبدأ است ولی صرف اعتقاد به اینکه خدای عالم آفرید این مشکل را حل نمی‌کند اگر - معاذالله - از انسان مسئولیت نخواهد، دست به هر کاری می‌زند ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱ ﴿سُدًى﴾ یعنی یاوه و بیهوده، یعنی حساب و کتابی نیست. اگر هیچ حساب و کتابی نباشد کارهایی انجام می‌دهد که با هیچ حساب و کتابی هم هماهنگ در نمی‌آید همین است! جنگ جهانی اول را اینها راه انداختند جنگ جهانی دوم را اینها راه انداختند هر جا خطر است و آدم‌کشی است از همین‌هاست. جهان بدون اعتقاد به معاد، یک جاهلیت جهلایی است همین! یک جهنم سوزانی است.

فرمود چه وقت اینها به پاداششان می‌رسند این ﴿إِذَا﴾ یا شرطیه است که آن وقت جوابش باید مثلاً «یا أيها الإنسان» باشد یا ظرف است و منصوب است به «أُذْكَرُ»ی که مقدر است، یعنی «أُذْكَرُ» آن وقتی که آسمان فرو می‌ریزد منشق می‌شود و این انشقاق براساس حوادث طبیعی نیست بلکه به فرمان الهی است و فرمان الهی را گوش می‌دهند محقوق آن حق‌اند و اُذن و سمع اینها شنواست اینها سمیع‌اند بصیرند می‌شنوند ﴿وَأُذِنْتُ﴾ یعنی «سمعت بأذنهما ما انشقت»، «إِذْكَرُ» آن روز را که این ﴿إِذَا﴾ ظرف باشد و منصوب باشد به «إِذَا»ی محذوف. لکن سیاق آیتی که در صدر اسلام نازل شدند و درباره معادند به شرط نزدیک‌تر است تا ظرف و منصوب شدن به آن «أُذْكَرُ» محذوف. یعنی «أُذْكَرُ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ»، «أُذْكَرُ إِذَا السَّمَاءُ انشقت»، این طوری نیست.

بنابراین اگر ظرف باشد و منصوب باشد به «أَذْكَر» آن هم قابل تحلیل است اما مناسب این است که شرط باشد و جزای شرط «یا ایها الانسان» باشد. البته تعبیر آیات دیگری که نظیر سوره مبارکه «انفطار» بود که دارد: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ * وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ * عَلِمْتَ نَفْسٌ﴾^۱ این سبک شرط و جزا روشن باشد به این سبک در سوره «انشقاق» نیست؛ لذا در سوره «انشقاق» چند محتمل است ولی در سوره «انفطار» چند محتمل نیست. به هر تقدیر این آسمان تبدیل می‌شود به یک آسمان دیگری، این زمین تبدیل می‌شود به زمین دیگری، حقیقت اینها محفوظ است چون باید شهادت بدهند اما تبدیل می‌شود یا این در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت که ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾^۲ یعنی «تبدل السماواتُ غیر السماوات» سماوات بخواد تبدیل بشود با انشقاق همراه است زمین بخواد تبدیل بشود با امتداد همراه است چون این زمین باید تبدیل بشود به زمینی که ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ﴾^۳ باید اولین و آخرین که رقمشان میلیاردها میلیارد است و عدد آن را جز ذات اقدس الهی نمی‌داند باید به آن زمین تبدیل بشود لذا امتداد پیدا می‌کند کشش پیدا می‌کند، کشش و امتداد آن با تغییر آن همراه است اصل تغییر را در سوره «ابراهیم» مشخص فرمود نحوه تغییر را در سایر سور ذکر کرد. فرمود آسمان منشق می‌شود. مستحضرید که هر انشقاقی با افتراق همراه است ولی هر افتراقی با انشقاق همراه نیست افتراق یعنی جدایی، خواه مسبوق به اتصال باشد خواه مسبوق به اتصال نباشد، آن جدایی لاحق به اتصال آن هم افتراق است، آن جدایی که مسبوق به اتصال نیست آن هم افتراق است؛ ولی انشقاق اتصالی است که قبل از افتراق است، پس هر انشقاقی مسبوق به اتصال است ولی هر افتراقی مسبوق به اتصال نیست. ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذْنَتْ لِلرَّبِّهَا﴾ این با اُذْنش حرف خدا را می‌شنود؛ اینکه

۱. سوره انفطار، آیات ۱ - ۵.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۳. سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

دارد ﴿يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَ يَا سَّمَاءُ اقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ﴾^۱ فرمانی که ذات اقدس الهی بعد از جریان طوفان نوح می‌دهد که آسمان! دیگر نبار و زمین! آبها را فرو ببر، اینها می‌شنوند و اطاعت می‌کنند این طور نیست که فقط نظیر خطابی که انسان به اطوار و دمن می‌کند به دیوارها رسیده به خرابه‌ها رسیده از باب تشبیه و حرف‌های شاعرانه به اینها خطاب می‌کند؛ مثل آن بزرگوار درباره دیوان مدائن شعرهایی گفته این طور نیست که حالا دیوان مدائن که فرو ریخته حرف‌های این شخص را بشنود؛ اما ذات اقدس الهی وقتی در جریان طوفان، آن وقتی که می‌خواهد بیارد دستور به آسمان می‌دهد - آسمان یعنی فضا - بیار! آن وقتی که می‌خواهد آب‌ها را فرو ببرد ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ﴾. پس این آسمان واقعاً می‌شنود و اطاعت می‌کند زمین واقعاً می‌شنود. ﴿أَذْنَتْ﴾ یعنی «سَمِعَ بِأَذْنِهَا»؛ ﴿حَقَّتْ﴾ یعنی محقق حکم آن حق شد. خدا حکم کرد که بیار می‌بارد، حکم کرد که فرو ببر فرو می‌برد در جریان طوفان نوح این طور بود.

حالا این زمین باید تبدیل بشود به زمینی که ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾ این باید امتداد پیدا کند. پس اصل حقیقت محفوظ است نحوه امتداد آن به امر الهی است. گاهی ذات اقدس الهی «ابداع» دارد یعنی هیچ چیزی در جایی نیست و خدا ایجاد می‌کند، گاهی چیزی که موجود است آن را هم با «لیس»ی تامه از بین می‌برد. یک وقت است که درختی است در جریان حضرت مریم (سلام الله علیها) که او می‌خواست مادر بشود آن شاخه خشک درخت خرما به اذن خدا و به امر خدا حرکت کرد سبز شد میوه داد و وجود مبارک مریم (سلام الله علیها) از آن میوه استفاده کرد؛^۲ درختی بود منتها خشک، بعد آن ثمردار شد. اما همین مریم وقتی که در محراب بود درختی در کار نبود وجود مبارک زکریا (سلام الله علیه) ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ

۱. سوره هود، آیه ۴۴.

۲. سوره مریم، آیه ۲۵.

عِنْدَهَا رِزْقًا^۱ این ابداعات خدای سبحان است، نه احداث؛ کون و فساد یک چیز است ابداع چیزی دیگر است آنجا که ذات اقدس الهی درختی هست ولی خشک است فرمان می‌دهد دستور می‌دهد دستور تکوینی که سبز بشود و میوه بدهد این جزء کون و فساد است. یک وقت اصلاً چیزی در عالم نیست هر دو قسم را مریم (سلام الله علیها) تجربه کرد وقتی که زکریا وارد می‌شود میوه تازه می‌دید از جای دیگر که نیامده بود درختی که در کار نبود ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾. پس گاهی ذات اقدس الهی ابداع دارد گاهی تکوین، در ایجاد این چنین است در اعدام هم این چنین است. در ایجاد، چیزی در عالم نبود نه اینکه «من لا شیء»! «لا من شیء» را خدا ایجاد کرد بعد هم گاهی از بین می‌برد، نه اینکه تبدیل بکند به چیزی دیگر که بشود کون و فساد.

«فَتَحْصِلْ أَنْ هِيْهُنَا امُورَا أَرْبَعَةٌ» یک: یک وقت هیچ چیزی در عالم نیست خدا ایجاد می‌کند. دو: آن موجود را می‌پروراند این دومی تکوین است آن اولی ابداع. سه: یک وقت چیزی موجود است خدا حیات آن را می‌گیرد و این را می‌میراند. چهار: یک وقت است چیزی هست خدا آن را رأساً از بین می‌برد نه اینکه تبدیل بکند به چیز دیگری؛ این ابداعات هم در بدع است هم در ختم، هم در حدوث است هم در اعدام.

در جریان آسمان و زمین تغییر است، لذا فرمود: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ حالا تبدیل آسمان به سماء دیگر است، تبدیل زمین به این است که ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴾ باید طوری باشد که ﴿إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾ و «على جميع التقادير» حقیقت آنها محفوظ است برای اینکه باید شهادت بدهند شکایت بکنند مسجد باید شهادت بدهد مسجد باید شکایت بکند زمین شهادت می‌دهد زمین

شکایت می‌کند، پس اصل حقیقتش محفوظ است؛ آن که حقیقت زمین است که نمی‌میرد اینکه بدن زمین است بلکه این جابه‌جا می‌شود این هم مثل انسان است در حقیقت منتها درجه ضعیف‌تری دارد.

حالا ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ و انشقاق آن هم به این است که فرمان خدا را شنید و اطاعت کرد ﴿أَذِنتُ لِرَبِّهَا﴾. یک؛ ﴿وَوَحَّتْ﴾ یعنی «صارت محفوفة بحق الهی»، این دو. زمین هم همین طور است ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴾ برای اینکه تغییرش به این است که همه را جا بدهد. ﴿وَالْقَتُّ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴾ وقتی «أشراط الساعة» قیامت می‌خواهد قیام کند ﴿تَضَعُ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلٍ حَمْلَهَا﴾، یک؛ ﴿تَذْهَبُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾، این دو؛ هر بارداری بارش را به زمین می‌گذارد زمینش هم بارش را خالی می‌کند. هر مادر شیردهی از فرزند شیرخوار خودش غفلت می‌کند. مستحضرید که این «تاء» را همان طوری که «ابن مالک» در متن سیوطی دارد از آن به «تاء الفرق» یاد می‌کند؛^۱ «تا الفرق» یعنی «تا»ی فارقة. این «تاء» برای این است که بین کاتب و کاتبه فرق باشد، بین زن و مرد فرق باشد. خاصیت این «تاء» در کاتب و کاتبه این است که فرق بگذارد بین مذکر و مؤنث. تعبیر این بزرگوار در متن شعرش «تاء الفرق» است یعنی «تا»ی فارقة. آن جایی که صفت، صفت مختص است «تا»ی فارقة نمی‌خواهد. این «تاء» برای فرق بین مذکر و مؤنث است. حیض که وصف مختص اوست، طلاق که وصف مختص اوست، ما طالق نداریم تا طالق داشته باشیم، حائض نداریم تا حائضه داشته باشیم، فقط حائض داریم و طالق. لذا جای «تاء» نیست.

«مرضعة» هم همین طور است ما مرد شیرده که نداریم تا بگوییم مرد شیرده را می‌گویند مرضع، زن شیرده را می‌گویند «مرضعة»! گاهی این «تاء» برای فرق دو حالت یک زن است نه فرق بین زن و مرد و آن این است که

۱. البهجة المرضية على الفية ابن مالک، جلال الدین السیوطی، ج ۱، ص ۴۷۵.

زن شیرده است این به عنوان ملکه است، می‌گویند مرضعه؛ اما آن وقتی که بچه در آغوش اوست در آن حال دارد این بچه را شیر می‌دهد می‌گویند «مرضعة»، یعنی حال اشتغال زن به ارضاع. این بهترین حال عاطفی مادر نسبت به کودک است؛ در این حال فرمود زن از بچه‌اش غافل می‌شود ﴿تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ آن بهترین حالی که مادر نسبت به فرزند دارد آن وقتی است که در آغوش اوست، در همین حال وقتی ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ مادر رها می‌کند. زمین هم همین طور است ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾؛ آن‌گاه ﴿وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾ * وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بَانَ رَبُّكَ أَوْحَى لَهَا^۱ آن وقت هم زمین هر چه در درونش است بیرون می‌آورد.

بنابراین این «أشراط الساعة» همان طوری که در انسان آثار گوناگونی دارد، در زمین این چنین است در آسمان این چنین است. ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ چه کسی این را منشق کرد؟ خدا دستور انشقاق آن را داد این شنید فوراً اطاعت کرد. ﴿أَذِنَتْ﴾ یعنی «سَمِعَتْ بِأَذْنِهَا وَ انشَقَّتْ وَ افترقت بعد الاتصال»؛ زمین هم ﴿أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حَقَّتْ﴾ ﴿أَذِنَتْ﴾ در تغییر ساختار قبلی و پذیرش امتداد بعدی و محقق آن حق شد که ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۲ این ﴿الْحَقُّ﴾ حق فعلی است آن ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾^۳ آن حق به معنی ذات است که مقابل ندارد اما این حق فعلی ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾؛ آنجا ﴿الْحَقُّ﴾ خود خداست.

پرسش: ...

۱. سوره زلزله، آیات ۱ - ۵.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰.

۳. سوره حج، آیه ۶۲.

پاسخ: این سماء جنس است در برابر دو سماء و سه سماء و به معنی سماء دنیا و مانند آن نیست چون کل نظام سپهری عوض می‌شود. دنیا و هر چه در آن است تبدیل به آخرت خواهد شد حالا ما نمی‌دانیم در آن کرات چه کسی است چه کسی نیست آنها هم مسئول هستند.

پرسش: ...

پاسخ: نه، آن هم حکم خاص خودش را دارد اینها مثبتین هستند چون وقتی مثبتین بودند دلیل ندارد که یکی را بر دیگری حمل بکنیم. ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ غمام هم همین طور است فضا هم همین طور است زمین همین طور است «بین الارض و السماء» همین طور است؛ نظیر همان دستورهایی که ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَترَتْ﴾ است، سماء چون جنس است همه را در بر می‌گیرد ﴿وَأَذِنتُ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ﴾. قرآن دو تعبیر دارد: گاهی وقت‌ها تفصیلاً سخن می‌گوید می‌فرماید: ﴿السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾،^۱ وقتی اجمالاً سخن می‌گوید ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾ را ذکر نمی‌کند؛ هر جا «بالاجمال» فرمود سماء و ارض، یعنی ﴿مَا بَيْنَهُمَا﴾ هم داخل است.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾ این ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ﴾ می‌تواند طلیعه امر باشد بنا بر اینکه آن ﴿إِذَا﴾ ظرف باشد و منصوب باشد به «أَذكر» می‌تواند جواب این شرط باشد بنا بر اینکه ﴿إِذَا﴾ شرط باشد و مطابق با سور قبله هم باشد.

پرسش: ...

پاسخ: نه، آنجا مقید است به سماء دنیا، یعنی سمایی که به شما نزدیک‌تر است؛ اما اینجا که سماء است جنس است در بعضی از تعبیرات جمع هم آورده که سماوات است؛ اما این غالب موارد که ﴿إِذَا السَّمَاءُ﴾ این جنس است آنجا چون محدود و موصوف به دنیاست یعنی آسمان اول که به شما «أدون السماء» است و نزدیک‌ترین آسمان به شما

۱. سوره حجر، آیه ۸۵؛ سوره احقاف، آیه ۳.

است. اینجا دارد که ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾ در سوره قبلی یعنی سوره «انفطار»؛ اینجا هم دارد ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ جنس است ﴿وَأَذِنتُ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ﴾، درباره زمین هم ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَالْقَتَ مَا فِيهَا وَتَحَلَّتْ * وَ أَذِنتُ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ﴾. ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ خطاب به انسان می‌کند که روز حساب که فرا می‌رسد تو به لقای خدا می‌رسی و نزدیک می‌شوی. تعبیری در قرآن کریم است که ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾،^۱ یک تعبیر دیگری هم در قرآن است که ﴿أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾، تعبیری هم الآن است که شما آن روز به لقاء الله بار می‌یابید.

مستحضرید که اضافه دو قسم است: یک اضافه «متوافقة الاطراف» یک اضافه «متخالفة الاطراف». اضافه «متوافقة الاطراف» اضافه‌ای است که طرفین آن از یک سنخ هستند، دو تا برادر کل واحد، أخ یکدیگر هستند «بلا امتیاز»؛ یعنی زید برادر عمرو است عمرو هم برادر زید، اگر زید أخ عمرو است عمرو هم یقیناً أخ اوست، این اضافه «متوافقة الاطراف» است. یک قسم اضافه «متخالفة الاطراف» است مثل پدر و پسر؛ آن آب این است این ابن اوست. در زمان و زمین اضافه‌ها غالباً «متوافقة الاطراف» است یعنی اگر دیوار شرقی نزدیک دیوار غربی است دیوار غربی هم قریب به آن است بعید نیست، اگر دیروز به امروز نزدیک است امروز هم به دیروز نزدیک است؛ اینها اضافه‌های متوافقة الاطراف هستند. ولی قُرب و بُعد این چنین نیست در همه جا اگر «الف» نزدیک به «باء» بود «باء» هم نزدیک به «الف» باشد. دو نفر که بصیرند، این زید کنار عمرو است قریب به عمرو است، عمرو هم کنار زید است قریب زید است؛ اما اگر یکی بصیر باشد و دیگری نابینا، آن بصیر به این نابینا نزدیک است این نابینا از آن بصیر دور.

بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود *** او نمی‌دیدش و از دور خدا را می‌کرد^۱

یک بصیر و یک اعمی که کنار هم نشسته‌اند این بصیر به آن اعمی نزدیک است ولی آن اعمی از این بصیر دور است، این برادرش است که از سفر برگشت کنار اوست، او همچنان می‌گوید که برادرم چنان است و از دور برادر را می‌کند!

پس این گونه از اضافه‌ها «متوافقة الاطراف» نیست. ذات اقدس الهی اضافه‌اش «متوافقة الاطراف» نیست خدا «بکل شیء قریب» است ﴿هُوَ مَعَكُمْ اَیْنَ مَا کُنْتُمْ﴾؛ اما یک عده ﴿یُنَادُونَ مِنْ مَّکَانَ بَعِیدٍ﴾ اینهایی که نابینا هستند کور هستند ﴿لَا تَعْمَى الْاَبْصَارُ وَلَکِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ﴾^۲ این دور است وقتی نمی‌بیند و انکار دارد و مانند آن این دور است. فردا به لقای او می‌رسد این اضافه «متخالفة الاطراف» می‌شود «متوافقة الاطراف»؛ منتها قُرب درجاتی دارد: یکی نظیر وجود مبارک حضرت است که ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۳ نصیص می‌شود، یکی نزدیک او می‌شود جلال او را می‌بیند نه جمال او را؛ لذا نسبت به جمال او همچنان دور است نسبت به جلال او، جهنم را، فرشته‌هایی که عذاب می‌آورند دستورات عذاب را کاملاً می‌بیند اما رحمت را بهشت را اولیای الهی را آن صبغه جمال الهی را هیچ نمی‌بیند. او در عین حال که به لقای الهی می‌رود به لقای جلال الهی می‌رود آنها که مؤمن‌اند به لقای جمال الهی می‌روند منتها هر کسی در حدّ خودش اما آنهایی که کافر بودند به لقای جلال الهی می‌روند.

در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «طه» گذشت که یک عده را در قیامت فرمود: ﴿وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اَعْمٰی﴾^۴ ما اینها را کور محسور می‌کنیم، اینها در قیامت اعتراض می‌کنند: ﴿رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنیْ اَعْمٰی وَقَدْ کُنْتُ بَصِیْرًا﴾^۱ خدایا

۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۱۴۳.

۲. سوره حج، آیه ۴۶.

۳. سوره نجم، آیه ۸.

۴. سوره طه، آیه ۱۲۵.

من در دنیا بصیر بودم بنا شد هر طور در دنیا بودیم اینجا محشور شویم ولی اینجا کور هستیم؛ خدای سبحان فرمود:

ما هیچ تغییری در تو ندادیم همان جوری که تو در دنیا بودی همان جور محشور کردیم؛ ﴿كَذَلِكَ﴾ یعنی ﴿كَذَلِكَ﴾!

﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾^۱ تو در دنیا چه کاره بودی؟ فقط مراکز فساد و بی‌حجابی و اینها

را می‌دیدى با مسجد و حسینیه و حرم و دین و اینها کاری نداشتی، اینها را که نمی‌دیدى آنها را هم می‌دیدى؛ الآن

بهشت و اولیا و اهل بیت و اینها را نمی‌بینی جهنم را می‌بینی، جهنم را نشان می‌دهند ﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا

تُبْصِرُونَ﴾^۲ ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾^۳ همین کورها می‌گویند؛ کور محشور نمی‌شود. این ﴿كَذَلِكَ﴾ بار عمیق علمی

دارد یعنی هر طوری که بودی ما همان گونه محشور کردیم، در دنیا کجا را می‌دیدى؟ الآن هم همان جا را می‌بینی

معارف خدا و اهل بیت و قرآن و اینها را که نمی‌دیدى، الآن هم بهشت و اولیای الهی را نمی‌بینی. با فساد بودى الآن

هم فساد را می‌بینی. این ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَ سَمِعْنَا﴾ برای همین کورهایی است که فقط فساد را می‌دیدند آنجا ذات

اقدس الهی در همان زمین و زمان که اینها جهنم را می‌بینند می‌فرماید ﴿أَفَسِحْرٌ هَذَا﴾ شما که در دنیا می‌گفتید اینها

سحر و جادو و کهنات و شعر و خیال‌بافی و ارتجاع است این چیست پس؟

بنابراین اینها که ملاقات می‌کنند اضافه‌های اینها «متخالفة الاطراف» است، اضافه بصیر و اعمی «متخالفة

الاطراف» است نه «موافقة الاطراف». اگر بصیر کنار اعمی نشسته کنار بصیر نشسته یکی به دیگری نزدیک

است یکی از دیگری دور است، خدا همین طور است، او ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ هست اما یک عده که - معاذ الله

- اهل انکار هستند ﴿يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾.

۱. سوره طه، آیه ۱۲۵.

۲. سوره طه، آیه ۱۲۶.

۳. سوره طور، آیه ۱۵.

۴. سوره سجده، آیه ۱۲.

در اینجا هم می‌فرماید افراد که این چنین هستند تفصیل می‌دهیم اگر مؤمن باشند دوستان مؤمن دیگری، ملائکه‌ای، اولیای الهی در بهشت منتظر اینها هستند اینها اهل آنها هستند به اهلشان مسروراً برمی‌گردند اما آنها که کافر بودند ملحد بودند کاری با دین نداشتند، یک سلسله کفاری بودند که ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ﴾^۱ اینها کسانی‌اند که هر کدامشان وارد جهنم شدند دیگری را لعن می‌کنند ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا﴾^۲ این می‌گوید تو باعث شدی او می‌گوید تو باعث شدی در دنیا دوست یکدیگر بودند در محفل قمار و غیر قمار باهم بودند ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ اینها ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا﴾ هر کدام وارد جهنم شدند دیگری را لعن می‌کنند که تو باعث شدی. این به اهلش برغی‌گردد مسروراً چون این ﴿كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾ این در دنیا با عده‌ای بود که مسرور بود بزن بکوب داشت اما الآن فقط جای تلخ را باید ببیند.

پس متنی است به نام ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ بعد شرحی است که بعضی‌ها جلال الهی را می‌بینند بدون جمال، آنها از دیدن جهنم مصون هستند بعضی‌ها جلال الهی را می‌بینند از جمال الهی محروم‌اند از دیدن اولیای الهی و بهشت و مؤمنین محروم هستند این ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ متن است و آن وقت شرح می‌دهد این «فاء» برای تشریح است ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ در عین حال که در سوره مبارکه «مطففین» گذشت که ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾^۳ اینها جمال الهی را که نمی‌بینند اینها با اینکه جهنم را می‌بینند و کفار را می‌بینند ﴿عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ﴾ فقط جلال الهی را می‌بینند قهر الهی را می‌بینند ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ

۱. سوره زخرف، آیه ۶۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۸.

۳. سوره مطففین، آیه ۱۵.

مُنْتَقِمُونَ^۱ را می بینند چون دنیا هم همین طور بود دنیا خانه او را که نمی دیدند خانه کفر را می دیدند اینجا هم همین طور است.

فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾ این شرح آن متن است، ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ قبلاً هم این روایت به عرض شما رسید در ذیل آیه ای که روز قیامت روزی است که پنجاه هزار سال است ظاهراً این جلسه تفسیر در منزل زید بن أرقم بود یا در خانه ای بود که زید بن أرقم این سؤال را از حضرت کرد که «مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ»؛ چون جلسه خصوصی حضرت هم جلسه تفسیر بود، این طور نبود که حالا مثلاً جلسه به حرف عادی بگذرد یا سؤالات علمی می کردند و حضرت جواب می داد یا ساکت بودند حضرت شروع می کردند به معارف الهی. عرض کرد که «مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ» چه روزی؟ یک روز پنجاه هزار سال است؟ حضرت فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ» این پنجاه هزار سال برای مؤمن به اندازه «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ»^۲ است یک نماز ظهر مثلاً چهار رکعتی با نوافل چقدر است؟ حداکثر پانزده دقیقه. او معطلی ندارد برای چه معطل باشد؟ آن کسی که دنبال کار مردم نبود یا اختلاسی بود یا نجومی بود این را معطل بکن آن را معطل بکند، اینجا بگویند ندارم آنجا بگویند ندارم تا یک مشکلی برای جامعه پیش بیاید آنجا معطل است وگرنه مؤمن برای چه چیزی معطل باشد؟ فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ» این برای مؤمن «مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ» است.

بنابراین آنچه در این قسمت ذکر می شود تفصیل آن متن است. ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَنُقِلَ إِلَى أَهْلِهِ﴾ البته در بعضی از قسمت ها دارد که ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمُ﴾ این ﴿الْحَقْنَا﴾ اگر منظور اهل دنیا باشد یقیناً این آیه آن را نمی خواهد بگوید چرا؟ برای اینکه آنجا دارد که ﴿الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمُ وَمَا

۱. سوره سجده، آیه ۲۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۳؛ «وَرَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيُخَفَّفُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَخَفُّ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا».

اَلْتَّاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ^۱ بعضی‌ها وقتی بهشت رفتند، ما نوه‌های آنها فرزندان آنها ذراری اینها را به آنها ملحق می‌کنیم مثلاً در باغی باشند، لذت بیشتری ببرند و بدانند که این ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۲ آنجا اثر کرده است، این الحاق است؛ اما اینکه دارد که ﴿وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ﴾ معلوم می‌شود که قبلاً آنها بودند پس معلوم می‌شود این اهل آن اهل دنیا نیست فرشتگان‌اند مؤمنین‌اند اولیای الهی‌اند که اینها اهل او هستند.

فرمود: ﴿وَيُنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا * وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ﴾ یا دست چپ او ﴿فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا﴾ می‌گوید مرگ بر من هلاک بر من، درخواست مرگ می‌کند، ولی مرگی در کار نیست چون مرگ مرده است در روایات ماست که در خود قیامت مرگ به صورت «کبش املح» ظهور می‌کند^۳ مرگ یعنی انتقال یعنی دگرگونی مرگ می‌میرد انسان ثابت می‌شود، مرگی در عالم نیست، هر کسی به نتیجه اعمال خود می‌رسد.

پرسش: ...

پاسخ: اینجا با سعی است، سعی با رنج است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۴ اینجا با «کَبَد» است، «کَبَد» این دستگاه گوارش است، «کَبَد» یعنی رنج. انسان تا نفس می‌کشد در زحمت است؛ فرمود اینجا جای آسایش که نیست این «لام»، لام قسم است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ انسان تا نفس می‌کشد در زحمت است برای اینکه می‌خواهد گنج ابد ببرد؛ به هر حال او با کَدَح و سعی و کوشش به آنجا می‌رسد. فرمود: ﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ﴾ در بخشی از آیات دیگر دارد که بعضی‌ها نامه اعمالشان را وراء ظهرشان می‌دهند اینها که ﴿كَبَدًا...﴾

۱. سوره طور، آیه ۲۱.

۲. سوره تحریم، آیه ۶.

۳. بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۴۴ و ۳۴۵؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ قِيلَ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ فَيُشْرَفُونَ وَيَنْظُرُونَ قِيلَ يَا أَهْلَ النَّارِ فَيُشْرَفُونَ وَيَنْظُرُونَ فَيَجَاءُ بِالْمَوْتِ كَأَنَّهُ كَبَشٌ أَمْلَحُ فَيَقَالُ لَهُمْ تَعْرِفُونَ الْمَوْتَ فَيَقُولُونَ هُوَ هَذَا وَكُلُّ قَدْ عَرَفَهُ قَالَ فَيَقْدَمُ وَيُنْبِجُ ثُمَّ يُقَالُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ وَ يَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ قَالَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ أَكْثَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ الْآيَةَ».

۴. سوره بلد، آیه ۴.

كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَى ظُهُورِهِمْ^۱ حرف‌های اولیای الهی را پشت سر می‌اندازند نامه اعمالشان را از پشت سر به آنها می‌دهند حالا چگونه باید دست دراز کند بگیرد خودش باید بفهمد؛ اینها یا دست چپشان می‌دهند یا پشت سرشان ﴿فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا﴾ می‌گویند مرگ بر من، تقاضای مرگ می‌کند اینکه تقاضای مرگ می‌کند برای اینکه راحت بشود در حالی که مرگی در کار نیست. «ثبور»؛ یعنی مرگ. ﴿وَيَصْلَى سَعِيرًا﴾ آتش افروخته و گداخته را او سوخت و سوز دارد. قبلاً هم ملاحظه فرمودید بین ﴿يَصْلَى﴾، ﴿صَالُوا النَّارَ﴾^۲ اینها با ﴿تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾^۳ فرق می‌کند. ﴿تَصْلِيَةُ﴾ که مصدر باب «تفعیل» است آن شدت و کثرت و مبالغه را نشان می‌دهد بعضی‌ها در قسمت‌هایی روسوزی دارند بعضی روسوزی و درون‌سوزی دارند؛ حالا افراد درجات کفرشان یا درجات نفاقشان یا درجات فسقشان فرق می‌کند یک عده ﴿يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى﴾^۴ هستند یک عده ﴿تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾ اند درون‌سوزی و روسوزی آن ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ﴾^۵ برای همه نیست؛ آنکه الحاد دارد اعتقاد فاسد دارد کفر براندازی دارد این از درون او شعله می‌جوشد، این ﴿تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ﴾ است اما آنهایی که نه، سوخت و سوز دارد این ﴿يَصْلَى﴾ است، امید اینکه مثلاً شفاعتی وسیله‌های دیگری باشد برای او ممکن است فرض بشود. ﴿وَيَصْلَى سَعِيرًا﴾ چرا؟ برای اینکه خوش‌گذارن بود در دنیا کاری با ما نداشت کاری با دین نداشت. ﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا * إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ * بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا﴾ این خیال می‌کرد که انسان می‌پوسد و مرگ هم آخر خط است و خبری نیست و با عیش و خوشی و چیز باطل می‌گذرانند. «حار» یعنی «رجع»؛ فکر نمی‌کرد که

۱. سوره بقره، آیه ۱۰۱.

۲. سوره ص، آیه ۵۹.

۳. سوره واقعه، آیه ۹۴.

۴. سوره اعلی، آیه ۱۲.

۵. سوره هزّه، آیات ۶ و ۷.

برمی‌گردد به «الله» ولی باید بداند که ذات اقدس الهی به او بصیر است. «أعاذنا الله من شرور انفسنا و سيئات اعمالنا».

«و الحمد لله رب العالمين»